

دانشگاه پیام‌آور دموکراسی است!

نقش دانشگاه‌ها در ارتقاء سطح شهروندی و عدالت اجتماعی در قرن بیست و یکم

آی‌را هارکاو | مترجم نرگس مرندی | یک دانشگاه خوب چه ویژگی‌هایی دارد و چه کاری باید انجام دهد؟ پاسخ دادن به این سؤال مستلزم پاسخ به پرسشی اساسی‌تر است: اساساً کاربرد دانشگاه‌ها چیست؟ هارکاو در این مقاله به کارکرد اصلی دانشگاه‌ها از دو منظر متفاوت می‌پردازد و می‌کوشد با تکیه بر رویکرد مارکس، شکل‌گیری دانشگاه را نه امری فانتزی و رومانیک، بلکه اجتناب‌ناپذیر برای توسعه عدالت اجتماعی معرفی کند.

لی بولینگر، رئیس دانشگاه کلمبیا، در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۳ با عنوان «مفهوم دانشگاه» نوشت: دلایل زیادی برای ماندگاری دانشگاه‌ها وجود دارد اما تنها چند مورد از اینها، دلایل اساسی به شمار می‌روند. در درجه‌ی نخست هدف دانشگاه است که عمیق‌ترین نیاز بشری، یعنی میل به فهم و توضیح آن برای دیگران را برآورده می‌سازند؛ و از این طریق همواره معنا و اهمیت خود را حفظ می‌کنند. جوهره‌ی انسان، کنجکاوی به همراه همدلی با دیگران است و این جوهره بخشی طبیعی و سیری‌ناپذیر از غرایز انسانی، یعنی حس قدرت و حس مالکیت را برآورده می‌سازد که درونی‌ترین عناصر طبیعت انسانی است. اینها ویژگی‌هایی که بر اساس آنها، نظام‌های اقتصادی و سیاسی را سازمان‌دهی می‌کنیم.

من قصد دارم با کمال احترام با نظریه‌ی ایدئالیستی دانشگاه‌های آقای بولینگر درباره‌ی کارکرد دانشگاه مخالفت کنم. ترجیح می‌دهم به جای حس کنجکاوی، بیشتر درباره‌ی طرح «کارل مارکس» که در تز یازدهم فوئرباخ آمده بحث کنم. این نظریه در مقابل اندیشه بولینگر، عمل‌محور است و به حل مشکلات دنیای واقعی می‌پردازد. از نظر مارکس، در واقع درونی‌ترین و سیری‌ناپذیرترین عنصر «میل انسان» کنجکاوی نیست، بلکه نیاز و انگیزه‌های کاملاً مادی برای تغییر و ایجاد پیشرفت در جامعه‌ی مطلوب است که انسان‌ها را به زندگی طولانی، سالم، فعال، همراه با آرامش، پربار و شاد هدایت می‌کند.



George Caleb Bingham
The County Election

اگرچه تمرکز این مقاله بر دانشگاه‌های تحقیقاتی، به‌ویژه تجربه‌ی من در دانشگاه پنسیلوانیا است، این مدعا را دارم که مدارس هنری، کالج‌های دولتی و کالج‌های دوره‌ی پیش‌دانشگاهی آمریکا، درست همانند مؤسسات آموزش عالی در سراسر دنیا هم همین هدف خاص را دنبال می‌کنند. برای پذیرفتن تفسیر من از گزاره‌ی کلی مارکس و کاربست آن برای مؤسسات آموزش عالی دو مسئله‌ی اساسی مطرح می‌شود: جامعه‌ی مطلوب چیست و ابزار اصلی که می‌تواند آن را به منصه‌ی ظهور برساند چیست؟ برای کمک به حل این دو مسئله، به سرفصل‌هایی که توسط جان دیویی و ویلیام رینی هارپر، رئیس اول دانشگاه شیکاگو، ارائه شدند مراجعه می‌کنم. یک دهه پس از این که دیویی دموکراسی مشارکتی را راه رسیدن به جامعه‌ی مطلوب تعریف کرد، ویلیام رینی هارپر، با شور و حرارت، دانشگاه مدنی نوین را ابزار استراتژیک نیل به آن وضعیت آرمانی دانست: من اعتقاد دارم دانشگاه پیام‌آور دموکراسی است؛ مرکزی است که اصول دموکراسی را اعلان کند. در دانشگاه است که بهترین فرصت فراهم می‌شود تا جریان‌های گذشته کاوش شده و اصول و حقایق در ملاء عام بیان شوند. این دانشگاه است که به‌عنوان مرکز اندیشه و تفکر، بنا دارد یکپارچگی لازم را برای موفقیت دموکراسی حفظ کند. مدرسانی به دانشگاه می‌آیند که قرار است دموکراسی را در راه حقیقی هدایت کنند. این دانشگاه است که باید دموکراسی را به حوزه‌های جدید هنر و علوم و ادبیات وارد کند. این دانشگاه است که در میدان‌های دموکراسی مبارزه می‌کند: «بگذارید با یکدیگر اندیشه کنیم.» این دانشگاه است که در این روزها باروحیه به جلو می‌رود تا به گل‌نشستگان را یاری کند؛ حیات خود را میان آشفتنگی و پریشانی می‌گستراند. این دانشگاه است که با قضاوتی بی‌طرفانه، فساد را در دموکراسی محکوم می‌کند که به نام دموکراسی رسوایی ایجاد می‌کند.

همان‌طور که این نقل‌قول نشان می‌دهد، بسیار پیش‌تر از این که کلارک کر از «ابر دانشگاه‌های» آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد ابداع‌شده در نیمه‌ی قرن بیستم تجلیل کند، هارپر، این نوع از

«دانشگاه عالی مدنی» را شکل جدیدی می‌دید که برای گسترش آن به شکل نظری، به‌عنوان بدعت سازمانی استراتژیک جامعه‌ی مدرن در شیکاگو تأثیری اساسی داشت. با توجه به این نظریه، اهمیت ویژه‌ای که او برای درگیری فعال دانشگاه خود با مشکلات جدی نظیر رشد فزاینده‌ی شهر و به‌ویژه نظام آموزش همگانی قائل بود، قابل درک بود. علاوه بر این، هارپر با برگزیدن نقش فعال، با درگیر شدن در مشکلات شهر در میان منافع بی‌شمار دیگر، امیدوار بود از طرف نخبگان ثروتمند شیکاگو برای دانشگاه جدید خود مشتاقانه حمایت بیشتری جذب کند؛ به‌ویژه حمایت کسانی که به پیشرفت مدارس عمومی شهر علاقه‌مند بودند.

بر مبنای نظریه‌ی هارپر در باره‌ی دموکراسی در جوامع صنعتی، نظام آموزش مدرسه‌ای مهم‌ترین عملکرد هدایتگری را در میان خرده‌سازمان‌های اجتماعی بر عهده دارد. پیشرفت مداوم و حفظ انسجام مؤثر از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که این سازمان باید در تمامی سطوح (ابتدایی و دانشگاه) محفوظ دارد تا بتواند پیشرفت مؤثری را در جهت توسعه‌ی دموکراتیک تضمین کند.

هارپر نگاه اخلاقیاتی منجی‌گرانه و روحیه‌ای کنشگر و قابلیت‌های سازمان‌دهی و مدیریتی پرنرنگی داشت و با توجه به این نگرش اجتماعی و نیز موقعیت استراتژیک شهر شیکاگو در نظام ارتباطی غرب میانه و نیز اقتصاد، وی تلاش خستگی‌ناپذیری را صرف کرد تا دانشگاه «سنترال سیتی» به جایگاه قطب زنده و پویای شبکه‌ی منسجم آموزشی مدارس، آکادمی‌ها و کالج‌های غرب تبدیل شود و به برآوردن رسالت نشر دموکراسی برای دیگر نقاط جهان بپردازد.

برای مثال هنگامی که مسئولیت نشریه‌ای را پذیرفت که محوریت آن تعلیم و تربیت در مدارس پیش دانشگاهی است، مورد انتقاد یکی از معتمدین دانشگاه قرار گرفت. وی با انگیزه‌ی بسیار از تصدی چنین مسئولیتی دفاع و چنین بیان کرد که «به‌عنوان یک دانشگاه، ما بیش از هر حوزه‌ای با تعلیم و تربیت مرتبط هستیم.» علاقه‌ی هارپر به تعلیم و تربیت، برگرفته از دو قضیه‌ی منطقی است که مرکزیت چشم‌انداز او برای دانشگاه‌های آمریکا و به‌ویژه دانشگاه شیکاگو بوده است: ۱- آموزش، اساس پیشرفت دموکراسی است. از این رو، مشکلات آموزش، مشکلات دموکراسی است. ۲- دانشگاه بیش از هر مؤسسه‌ی دیگری خصیصه‌ی کلی نظام آموزشی را تعیین می‌کند.

با توجه به دو گزاره‌ی منطقی و نقش منجی‌واری که هارپر برای دانشگاه‌ها در نظر گرفته است تا دموکراسی را برای جامعه به ارمغان بیاورند، چنین به نظر می‌رسد که مسئولیت اصلی دانشگاه‌ها، کمک به عملکرد صحیح نظام آموزشی مدارس است. چنان‌که اگر نظام آموزشی، عدالت اجتماعی و پیشرفت دموکراتیک را مقتدرانه پیش نبرد، حتی اگر در دیگر حوزه‌ها موفق عمل کرده باشد، به این معنا خواهد بود که دانشگاه‌ها عملکرد ضعیفی داشته‌اند. هارپر برای ارزیابی نظام دانشگاهی، نگاه عمل‌گرای «فرانسیس بیکن» را توصیه می‌کند که: «از بررسی نتایج دموکراتیک است که می‌توانید به ماهیت دانشگاه پی ببرید».

با وجود این که هارپر مسئولیت مهم دانشگاه‌های آمریکایی را بهبود عملکرد کلیت نظام آموزشی می‌دانست، نتوانست به‌طور مشخص چگونگی این امر را توضیح دهد. این که آنها چگونه می‌توانند به شکلی مشخص دموکراسی را ارتقاء بخشند و موجب پیشرفت آن شوند. من تصور می‌کنم برای پیشرفت و گسترش یک رویکرد جامع برای تغییر دانشگاه و مدرسه، باید از استراتژی کمک بگیرم که متأثر از رویکرد عمل‌گرای بیکن باشد. اصل نخست برای پیشرفت از منظر بیکن، «دانستن هدف خود» است. همان‌طور که در سال ۱۶۲۰ میلادی می‌نویسد: «ممکن نیست جریانی را به‌درستی پیش برد مگر آن که هدف، خود به‌درستی مشخص شده باشد.» من معتقدم هدف دانشگاه‌ها باید منحصراً کمک به پیشرفت و حفظ مدارس، جوامع و انجمن‌های دموکراتیک باشد. با تلاش برای درک این هدف، دانشگاهیانی که اندیشه‌ی دموکراتیک دارند می‌توانند با قدرت بیشتر به‌ویژه به آموزش عالی و در کل به نظام آموزشی کمک کنند تا دوباره متوجه مأموریت اصلی خود یعنی ساختن شهروندان یک جامعه‌ی دموکراتیک بشوند. ■

بر مبنای نظریه‌ی
هارپر در باره‌ی
دموکراسی در
جوامع صنعتی، نظام
آموزش مدرسه‌ای
مهم‌ترین عملکرد
هدایتگری را در
میان خرده‌سازمان
های اجتماعی بر
عهده دارد